بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 20/08/94

جلسه 1212

بحث در ادله حرمت اضرار به نفس بود، رسیدیم به دلیل سوم که روایت مفضل بن عمر هست، که در این روایت می گوید قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی جعلنی الله فداک لم حرم الله الخمر و المیتة و الدم و لحم الخنزیر؟ قال ان الله تبارک و تعالی لم یحرم ذلک علی عباده رغبة منه فیما حرّم علیهم، و لکنه خلق الخلق فعلم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم لمصلحتهم، و علم ما یضرهم فنهاهم عنه و حرمه علیهم، که گفته شده است که این جمله فعل ما یضرهم فنهاهم عنه بیان کبری است که کل ما یضر بالناس فیحرم علیهم.

آقای خوئی فرموده اند که قطعا در این مواردی که در روایت ذکر شد اضرار به نفس علت حرمت نیست، بلکه حکمت هست و حکم دائر مدار آن نیست، ولذا در خود روایت فرمود المیتة لا یُدمِنها احد، إدمان میته را فرمود مضر است به بدن، در حالی که فلسفه تحریم میته را امام بیان می فرمود اما اضرار را در مورد إدمان اکل میته بیان کرد، علاوه که از خارج هم ما می دانیم که حرمت میته و اکل دم و اکل لحم خنزیر منحصر نیست به موارد تحقق ضرر، وقتی اضرار به نفس حکمت شد برای حرمت این اشیاء الحکمة لاتعمم و لا تخصص.

در جواب از این اشکال عرض کردیم که در این روایت عنوان علم ما یضرهم فنهاهم عنه به عنوان کبری ذکر شده، نه اینکه تعلیل باشد تا بعد بگوئیم این تعلیل بیان علل احکام به نحو علت هست یا به نحو حکمت، وقتی بیان کبری بود این کبری بر هر کجا تطبیق شد ما باید ملتزم بشویم به نتیجه آن، و اینکه اگر این کبری هم منطبق نشود بر اکل میته باز اکل میته حرام است این مشکلی ایجاد نمی کند، چون ممکن است بر اکل میته چند عنوان منطبق بشود، یک عنوانش که فی الجمله صادق هست این است که ما یضر بالنفس فهو حرام.

اشکال دوم به ایشان این است که گفته می شود که این جمله مشهور که الحکمة لاتعمم و لاتخصص درست نیست، بله قبول الحکمة لاتخصص و لکنها تعمم، چطور؟ مرحوم آقای داماد که این مطلب را می فرمودند می گفتند اگر مولا نهی کند عبدش را از اذن در دخول مردم بر مولا و در بیت مولا در تارکی شب، بگوید هیچ کس را راه نده در تاریکی شب نزد من چون ممکن است بعضی از اینها دشمن باشند، و لکن تو هیچ کس را راه نده حتی آنی را که یقین داری دشمن نیست، چون این عبد ممکن است اشتباه بکند فکر کند که این شخص که آمده دشمن نیست بعد معلوم بشود دشمن مولا بوده است، ولذا حکمت اقتضاء می کند تعمیم حکم را، حکمت انضباط در این قانون اقتضاء می کند که به طور عام بگویند هیچ کس را راه نده، یا مثلا اگر مولا گفت در شب هیچ کس را راه نده نزد من چون آنوقت خلوت هست جمعیت زیاد نیست ولذا در اوقات خلوت کسی را راه نده پیش من در شب، حالا اگر در روز این حالت پیش آمد و اوقات خلوت شد عرف می گوید چه فرق می کند، مثالی که بعضی از اعلام می زدند از خود روایت که بعدا مطرح می کنیم این است که "خداوند میته را حرام کرد چون موجب فساد بدن هست"، این را به عرف بدهیم چه می گوید؟ عرف می گوید هروئین که موجب فساد بدن است می شود حرام نباشد؟ درست است حرّم المیتة لما فیه من فساد الابدان این حکمت است حکم دائر مدار فساد البدن نیست در تحریم المیتة، ولی این حکمت اگر در مورد هروئین بود که هست آیا عرفی است که شارع بگوید من هروئین را حرام نکردم با اینکه در همان حد اکل میته بلکه بالاتر از آن موجب فساد بدن هست؟ این عرفی نیست، عرف در موارد حکمت می فهمد که اصل وجود این حکمت منشأ حرمت شده، و انضباط در قانون منشأ تعمیم حرمت شده، اینکه مولا به عبدش می گوید که در شب کسی را نزد من راه نده چون خلوت هست، ولو این حکمت است که خلوت هست و ممکن است دشمن از خلوت سوء استفاده کند بیاید متعرض من یا اموالم بشود، این حکمت است، ولذا این عبد اگر کسی را هم بشناسد که دشمن نیست نباید راه بدهد، چون مولا گفت در شب هیچ کس را راه نده چون خلوت است و ممکن است یکی دشمن باشد از موقعیت سوء استفاده کند و متعرض من یا اموالم شود، ولی تو هیچ کس را در شب راه نده چون ممکن است اشتباه بکنی و دشمن را به حساب دوست بگذاری، حالا اگر این شرائط خلوتی در روز پیش آمد روز جمعه بود، خوب همین نکته که مولا گفت در همان روز هم که خلوت است می آید دیگر، این یک امر عرفی است، مثال شرعیش هم حرّم المیتة لما فیه من فساد الابدان هست، که به هر کس این خطاب را بدهیم می گوید همان مقدار از فساد بدن که در اکل میته هست یا بیشتر از آن در هروئین هم هست، عرف استفاده حرمت می کند.

 **اقول:** این مطلب بعید نیست و ما هم استظهارمان همین است که الحکمة تعمم مثل علت و ان کانت لاتخصص، ولی علت مخصص هم هست.

{سؤال؟ بالاخره وقتی می گوید حرّم المیتة لما فیه من فساد الابدان این حکم دائر مدار فساد الابدان نیست در حرمت اکل میته، ولی به عنوان نکته حرمت اکل میته ذکر شده است، ظاهرش این است که این نکته مستقله است نه نکته ناقصه غیر مستقله که فساد البدن همراه با یک نکته دیگری منشأ حرمت اکل میته شده، این خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که فساد البدن نکته مستقله است، ولو نکته منحصره نباشد اما نکته مستقله است در اصل تحریم اکل میته، ولو توسعه تحریم اکل میته به آن مواردی که حتی موجب فساد بدن نیست بخاطر نکته انضباط قانون هست، اما اصل جعل حرمت اکل میته به نکته مستقله فساد البدن هست به نظر عرف، خوب این نکته در هروئین کشیدن هم هست، و این مطلب مطلبی عرفی است}.

{سؤال؟ جواب: علل الشرایع گاهی فوائد الحکم است، نه نکات جعل حکم، فوائدی که مترتب می شود بر حکم، دیگر ظهور خطاب گاهی در این است که این فوائد مترتبه بر نماز جمعه هست مثلا، فوائد مترتبه بر فلان عبادت هست، در علل الشرایع ذکر می شود، اما اگر عرفا استفاده شد که نکته جعل حکم هست، مثل حرمت المیتة لما فیه من فساد الابدان، این ظاهرش این است که نکته جعل حرمت اکل میته فساد البدن هست، ولو تعمیم حرمت اکل میته به آن اکل های میته ای که موجب فساد بدن نیست مثل اکل مقدار مختصری از میته، در او نکته انضباط قانون بود، اما وقتی نکته اصل جعل حرمت فساد البدن هست خوب این نکته در برخی از اشیاء دیگر مثل استفاده از هروئین هست، و عرف تعیمیم می دهد حکمت را به این موارد، و این مطلب عرض کردم مطلب درستی هست}.

و الحاصل این جمله و علم ما یضرهم فنهاهم عنه اولا کبری است نه علت است و نه حکمت، ثانیا اگر حکمت هم باشد حکمت ظاهر در تعمیم است.

**اقول:** و لکن به نظر ما هم استدلال به این رویات تمام نیست برای اثبات حرمت اضرار به نفس، برای اینکه:

**اولا:** عرض کردیم اضرار به نفس که مراد اضرار معتدبه است نه اضرار یسیر، قطعا اضرار یسیر حرام نیست بر نفس، اضرار معتدبه فقط نقص در بدن نیست، بلکه مجموع اموری است که در کنار هم قرار می گیرد صدق می کند که هذا اضرّ بنفسه، اگر کسی دروغ بگوید این اضرار به جسد نیست ولی مصداق علم ما یضرهم فنهاهم عنه هست، از آن طرف هم کسی که بدنش را زخمی بکند بخاطر یک غرضی این ثابت نیست که هذا اضرار بالنفس این زیان زدن به خود است، هذا اول الکلام، چه بسا این ضرر مقابلی دارد و یک نفع معنوی دارد که او را از مصداق اضرار به نفس خارج می کند.

**ثانیا:** همانطور که آقای زنجانی هم دارند به نظر ما هم همین می آید که ظاهر این روایت بیان ضابط فقهی نیست، یک وقت می آیند بیان ضابط فقهی می کنند کل ما یضر بالنفس فهو حرام این ضابط فقهی است، یک وقت در مقام توجیه کار شارع به عنوان یک ضبط اعتقادی و نه ضابط فقهی مطلبی را بیان می کنند، این مطلب وقتی اعتقادی بود و در مقام توجیه کار خدا بود این اعطاء ضابطه فقهیه به مکلفین نیست که مکلفین این را در مصادیقی که خودشان تشخیص می دهند این ضابط را بر آن مصادیق تطبیق کند، این روایت ضابط اعتقادی می دهد نه ضابط فقهی، سؤال این است که خدا چرا حرام کرده خمر و میته و لحم خنزیر را؟ امام فرموده اند خدا وقتی یک چیزی را حرام می کند نه اینکه می خواهد این اشیاء را مختص به خودش بکند و خودش استفاده بکند، چیزی را هم که حلال می کند از این باب نیست که خودش به اینها رغبتی ندارد می گوید بگذار مال مردم باشد، بلکه خدا چیزی را که موجب صلاح مردم هست حلال می کند و وقتی که بداند چیزی مضر به مردم هست حرام می کند، این در مقام اعطاء ضابط فقهی نیست بلکه در مقام بیان یک امر اعتقادی است که در هنگامی که متکلم بیان یک امر اعتقادی می کند دقیق تمام موضوع ضوابط فقهی را بیان نمی کند، ممکن است موضوع حرمت در ضابط فقهی اضرار خاصی باشد به نفس، مولا که در مقام بیان ضابط فقهی نبود در این کلام تا مردم بخواهند از این ضابط فقهی استفاده کنند بگوئیم ناقص سخن گفت، بلکه در مقام توجیه اعتقادی حلال و حرام خداست که چرا خدا این اشیاء را حلال کرد، توجیه اعتقادی می کند، اینجا عرفی نیست که ما بیائیم استفاده فقهی کنیم و ضابط فقهی بگیریم این عنوان ما یضرهم را و بگوئیم این تمام الموضوع هست برای حرمت و تطبیق را هم به دست من مکلف داده اند، این خلاف ظاهر است.

و شاهدش هم این است که در مکروهات در روایات داریم برخی از اطعمه مکروهه مضر به بدن هست ولی حرام نشده است، بالاخره روایات می گوید این مکروهات در اطعمه مضرند، و علم ما یضرهم فنهاهم عنه، اما اضرار در حدی نیست که سبب حرمت باشد، این نکته اش این است که روایت در مقام بیان یک ضابط فقهی نیست که مکلف این موضوع ما یضرهم فنهاهم عنه را بخواهد به دست بگیرد و تطبیق کند بر مواردی که خودش تشخیص می دهد، و این بیان هم به نظر ما بیان عرفی هست و تمام است.

پس این مطلب به نظر ما مطلب درستی است که از این روایت مفضل بن عمر ما یک توجیه اعتقادی می فهمیم برای اینکه کار خدا را توجیه بکنند که چطور برخی از اشیاء را حلال کرد و بعضی از اشیاء را حرام کرد، علم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم و علم ما یضرهم فنهاهم عنه، اما مکلف بیاید بگوید هذا یصلحنی، بیاید بگوید فلان چیز را من امتحان کردم تقوم به ابداننا و یصلحنا، آیا پس داخل می شود در ضابط اول که فاحله لهم، می گوئیم آقا اصلا شارع در مقام بیان ضابط فقهی در دست شما نیست که بگوئیم ما تقوم به ابدانکم و یصلحکم حلال لکم و ما یضرکم حرام علیکم، در مقام بیان ضابط فقهی نبود که بخواهید از آن ضابط حلیت یا این ضابط حرمت استفاده کنید در مقام تطبیق بر مصادیق.

ضابط اعتقادی است یعنی امام علیه السلام خطابش یک وقت ظهور دارد که می خواهد بیان حکم فقهی کند اینجا ظاهرش این است که می خواهد اعطاء ضابط فقهی بکند به مکلف، مثل کل مسکر حرام، و مثل ان الله لم یحرم الخمر لاسمه بل لعاقبته فما کانت عاقبته عاقبة الخمر فهو حرام، این بیان ضابط فقهی است به مکلف، اما یک وقت در مقام توجیه کار خداست و می خواهد در مقابل این سؤال که چرا خدا آمد میته و دم و لحم خنزیر را حرام کرد جواب بدهد، امام می فرماید که خدا اگر چیزی را حرام کند بر مردم بخاطر این نیست که می خواهد آن اشیاء مال خودش باشد و خودش استفاده کند و یا چیزهایی را که حلال می کند معنایش این نیست که من چون خودم نیاز به اینها ندارم مال شما مردم باشد بروید از آنها استفاده کنید، بلکه فهمید چه چیزی موجب قوام بدن مردم و موجب صلاح مردم است فاحله لهم و اباحه، و فهمید چه چیزی مضر به مردم است فنهاهم عنه و حرّمه، اصلا عرفی نیست که ما بگوئیم امام در مقام بیان ضابط فقهی است که این ضابط را دادیم دست شما مردم بروید خودتان تطبیق کنید، هر چیزی را که تشخیص دادید تقوم به ابدانکم و یصلحکم حلال لکم تشخیص موضوع با خودتان و ما یضرکم فهو حرام علیکم تشخیص موضوع با خودتان، اصلا عرفی نیست استفاده این مطلب از روایات و لااقل من الشک.

{سؤال؟ جواب: نخیر حکمت نمی خواهد کار خدا را توجیه کند، بلکه بیان علت جعل حرمت هست، حال آقای زنجانی می گوید حرمت المیتة لفساد الابدان از این قبیل است یعنی از قبیل حکمت است، ولی این روایت مفضل بن عمر بیان یک امر اعتقادی است که خدا چرا یک چیزهایی را مثل میته و دم و لحم خنزیر بر مردم حرام کرد وجهش چیست، بعد امام جواب می دهد که خدا بی نیاز است از این اشیاء ولی دید چیزهایی که به صلاح مردم است حلال کرد و چیزهایی که دید مضر به مردم است حرام کرد، این ظهور ندارد در اعطاء ضابط فقهی به مردم و لا اقل من الشک}.

پس استدلال به این روایت هم تمام نیست علاوه بر ضعف سند آن.

حالا این نکته هم که تعبیر عَلِمَ خدا دانست چه چیزی به صلاح مردم است او را حلال کرد و دانست چه چیزی مضر به مردم است او را حرام کرد شاید این نکته هم تأثیر شاید داشته باشد در اینکه ضابط فقهی نشود که علم خدا را مطرح کرد، خدا دانست چه چیزی به صلاح مردم است حلال کرد، تشخیص شمای مردم که این به صلاح ماست یا به ضرر ماست این معیار قرار داده نشده است، خود همین علم الله هم کمک می کند به تشخیص این مطلب که این ضابط فقهی نیست.

**روایت چهارم:** معتبره زید شحّام هست، عن ابی عبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله وقف بمنی حین قضی مناسکها فی حجة الوداع فقال... تا اینجا رسید که ألا من کان عنده امانة فلیؤدّها الی من ائتمنه علیها فانه لایحل دم امرء مسلم و لا ماله الا بطیبة نفسه و لاتظلموا انفسکم و لاترجعوا بعدی کفارا، گفته می شود که در این روایت نهی کرد حضرت از ظلم بر نفس، و اضرار به نفس ظلم بر نفس است.

 **اقول:** این هم اشکال کبروی دارد و هم اشکال صغروی:

اشکال کبروی: این است که اولا: ظاهر لاتظلموا انفسکم ظلم انسان به خودش نیست، بلکه ظلم المسلمین بانفسهم هست، یعنی مسلمانها به خودتان ظلم نکنید یعنی رعایت همدیگر را بکنید، بعضی از شما به بعض دیگر ظلم نکنند، لا تظلموا انفسکم خطاب به مجموع مسلمین است که ای مسلمین به خودتان ظلم نکنید، چون انسان به شخص خودش که ظلم بکند این خلاف طبع انسان است، ولذا متفاهم عرفی از اینکه بگویند لاتظلموا انفسکم به خودتان ظلم نکنید یعنی بعض مسلمین به بعض دیگر ظلم نکنند.

ثانیا: علاوه بر اینکه برفرض بگوئید لاتظلموا انفسکم یعنی هیچ کس به خودش ظلم نکند، اما ظهور عرفی در این دارد که یعنی گناه نکنید، ظلم بر نفس نکنید که نهی نیاز دارد عرفا آن ظلم بر نفسی است که افراد مبتلای به آن هستند و آن ارتکاب گناه است که ظلم به نفس است، ظلمتُ نفسی که در تعبیر هست این ظلم به نفس یعنی گناه، و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون، پس اصلا لاتظلموا انفسکم ظهور در نهی از ظلم عرفی بر نفس ندارد.

از جهت صغروی: هم بین ظلم بر نفس و اضرار به نفس عموم من وجه است، اگر اضرار به نفس به داعی عقلائی بود این ظلم به نفس نیست و این اضرار به نفس مصداق ظلم به نفس نخواهد بود.

ولذا از این روایت هم نمی شود استفاده حرمت کرد.

پس به نظر ما دلیلی بر حرمت اضرار به نفس باطلاقها ما پیدا نکردیم.

بله شکی نیست که اضرار به نفس فی الجمله حرام است، و اینجا دو قول است:

**قول اول:** از مرحوم آقای خوئی نقل کردیم که فرمود: ما صدق علیه القاء النفس فی التهلکة حرام هست، خوب اتلاف نفس و قطع اعضاء رئیسه و افساد بعض اعضاء رئیسه این مصداق هلاکت عرفی هست، و ما ملتزم می شویم، خودتان را به هلاکت نیندازید مصداق بارزش مرگ است، اما افرادی که فرض کنید مبتلا به هروئین می شوند اصلا زندگی شان و سلامتشان و هستی شان نابود می شود عرف می گوید ألقی نفسه بیده الی التهلکة خودش را به هلاکت انداخت، تهلکه اختصاص ندارد عرفا به خصوص مرگ، بلکه اطلاق دارد مرگ یا چیزی که مثل مرگ است مثل فساد بدن قطع اعضاء رئیسه بدن.(قطع یک انگشت القاء نفس در تهلکه نیست).

آقای خوئی غیر از استدلال به این آیه "لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة" استدلال هم کرده اند به مذاق شارع، که مذاق شارع را ما کشف کردیم که راضی نیست به قطع اعضاء رئیسه یا افساد اعضاء رئیسه بدن، که این هم مطلب قابل قبولی هست.

پس قول اول می شود حرمت القاء نفس در تهلکه که مصداقش مرگ یا قطع اعضاء رئیسه بدن یا افساد اعضاء رئیسه بدن و یا بعضی از آنهاست.

و اینی هم که آقای زنجانی گفته اند که کاری که موجب فساد بدن هست حرام است بیش از این اقتضاء نمی کند که افساد بعض اعضاء رئیسه یا قطع آن که عرفا فساد بدن هست این حرام است، البته آقای زنجانی استدلال به روایت محمد بن سنان هم کرده اند، در روایت محمد بن سنان اینجور هست: عن الرضا علیه السلام و حُرّمت المیتة لما فیها من فساد الابدان و الآفة و لما اراد الله عزوجل ان یجعل تسمیته سببا للتحلیل و فرقا بین الحلال و الحرام، و حرم الله الدم کتحریم المیتة لما فیه من فساد الابدان، خوب استظهار ایشان با توجه به اشکالی که در روایت مفضل بن عمر کرد که گفت بیان یک امر اعتقادی است، در اینجا استظهار ایشان این است که این بیان امر فقهی است نه بیان امر اعتقادی، و امام علیه السلام فرمود خداوند میته و دم را حرام کرد چون موجب فساد بدن هست، و بعد هم گفته اند حکمت به نظر ما معمم است، و این فساد البدن ولو حکمت است چون حرمت دم و میته دائر مدار فساد بدن نیست، و لکن حکمت معمم است مثل علت.

 **اقول:** ما سند این روایت برایمان تمام نیست چون در سند محمد بن سنان هست، ولی انصافا اگر سند روایت تمام باشد بعید نیست فرمایش ایشان که اینجا که دارد و حرم الله الدم کتحریم المیتة عرف از این ضابط فقهی بفهمد که نکته جعل تحریم میته فساد البدن هست، این غیر از روایت مفضل بن عمر است که علم الله ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحلّه لهم و علم الله ما یضرهم فنهاهم عنه آن شبهه اینکه ضابط فقهی بیان نمی کند بلکه بیان یک امر اعتقادی و توجیه کار خدا می کند در آن قوی هست، ولی این روایت ظهور دارد در بیان حکمت که موجب ضابط فقهی می شود.

**قول دوم:** قول مرحوم استاد است، فرمودند آن اضرار به نفسی که جنایت بر نفس حساب شود، عرفا بگویند جنی علی نفسه این حرام است.

 **اقول:** ما نفهمیدیم، اگر ایشان استدلال می کند به ادله ظلم بر نفس که معتبره زید شحام است او را جواب دادیم، اما عنوان جنایت بر نفس یک عنوان مستقل فقهی نیست، مگر مقصود همان القاء النفس فی التهلکة باشد که قطع اعضاء رئیسه یا افساد بعض اعضاء رئیسه مصداق آن بود، و الا کسی کلیه اش را قطع می کند می دهد به دیگران ایشان می فرمود حرام است و جنایت بر نفس است، کجای این جنایت بر نفس است؟ اصلا این عنوان جنایت بر نفس در فقه و در روایات ما نیامده است، فوقش می گوئید این ظلم بر نفس است، اما ظلم بر نفس هم نیست، برفرض ظلم بر نفس هم باشد اما ما یک اطلاقی نداریم که ظلم بر نفس عرفی را بگوید حرام است کما بیّناه، فلایتم کلام الاستاذ.

فتحصل مما ذکرناه که اضرار به نفس دلیل مطلقی بر حرمتش نیست، و اکثر مصادیقی که برخی فکر می کنند اضرار به نفس است آنها اضرار به نفس نیست، چون نفع مقابلی دارد جزما او احتمالا.

هذا تمام الکلام فی هذه المسألة، بقیه مطالب روز شنبه.